

# بررسی سرنمون های آرمان شهر اسلامی در منظومه ی عرفانی حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه سنایی غزنوی

محمود تقی پور بدر؛ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، خوزستان

Mahmoodtaghipoorbadr@gmail.com

## چکیده

از گذشته های دور به روش های گوناگون از آرمان شهر سخن به میان آمده است بدون آنکه وجه عینی و کالبدی آن در این دنیا باشد در حقیقت تفاهمی میان وعده های گفته شده با آنچه درعالم امکان باید متجلی شود، وجود نداشت. لذا همه آن وعده ها مرجعی برای تجلی نیافت و در صورت مثالی خود به دلیل «ضعف در ارتباطات» در تاریخ ماند. «حیات طیبه» ای که خداوند در قرآن وعده تحقق آن را به بندگان خود داده منوط به دو گزینه «امنوا و عملوا الصالحات» (نحل/ 97) می باشد ناکامی در رسیدن به این حیات آرمانی محصول غیر عملی این دو گزینه قرآنی در جامعه می باشد. ما در این تلاش با استفاده از فرایند «ایمان» و «عشق» برای رسیدن به حیات آرمانی سرنمون های ساختار اساسی آرمان شهر را در ابیات منظومه عرفانی «حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه» سنایی، مورد شناسایی قرار داده، با توجه به قرآن، احادیث معصومین (ع) و متون ادب فارسی مورد دقت و بررسی قرار دهیم، آنگاه با عالیتین شیوه های قانونی، اخلاقی و تربیتی در پرتو فرهنگ عملی و غنی انتظار، بتوان در فضایی معنوی «شایستگی» ها و «بایستگی» های دینی را در فرد اعضای جامعه لحاظ نمود تا پیش فرضی از صورت اصلی آن حکومت آرمانی را به نمایش گذاشته یا نزدیک شد.

واژگان کلیدی: قرآن، آرمان شهر، انتظار، حدیقه سنایی، حیات طیبه.

## مقدمه

آرمان گرایی نمادی از یک واقعیت آرمانی است که ریشه در فطرت کمال جوی آدمی دارد و به عنوان یکی از اصلی ترین اندیشه های آرمانی بشر همواره در طول تاریخ با تجسم نمودن جهانی که آرزومند آنیم نقشی عظیم در تکامل و پیشرفت جوامع بشری داشته است. مردمان بسیاری در پی آن بوده اند با دست یابی به آرمان های والا، کمال مطلوب خود را در زندگی بیابند اما دست نیافته اند. شهر آرمانی در زبان متداول (در طول تاریخ) با عناوین مختلفی چون «مدینه فاضله»، «آرمان شهر»، «ناکجا آباد»، «هیچستان»، «اتوپیا» و ... از آن یاد شده، (و این خود حکایتی از فطرت کمال جوی انسان دارد.) از آغازگران این نهاد آرمانی از دوره باستان می توان «اگوستین قدیس افریقایی»، «تامس مور»، «افلاطون»، «ارسطو»، «ملاصدرا»، «فارابی» و ... را نام برد. که هر کدام بر اساس اعتقادات و نگرش های خویش هندسه ی چنین جامعه ای را طراحی نموده اند. خداوند در قرآن کریم به مؤمنان و بندگان صالح و شایسته اش وعده داده که بزودی جامعه صالحی مخصوص ایشان برایشان مهیا می کند و آنها را در زمین تمکن و اختیار می بخشد و وارث زمین می گرداند. اما این کار با مدد الهی و خویشتن نگری و تهذیب بندگان تحقق می یابد. این پژوهش به روش کتابخانه ای و تشریحی انجام گرفته است. نویسنده سعی دارد به عنوان پیش فرضی از آن حکومت آرمانی، مبانی ارزشی در ساختار یک جامعه ی توحیدی و نظام مند را با توجه به مثنوی عرفانی «حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه» حکیم سنایی با نگاه محوری به قرآن، روایات معصومین (ع) و متون ادب فارسی مورد دقت و شناسایی قرار دهد. از تفاوت هایی که می توان میان این کوشش و دیگر آرمان شهرها شد تصویر گری در عالم

خیال نیست بلکه با نگاهی کاربردی به ارزش‌ها و مبانی تلاش شده در فضایی عرفانی با احساسی مسئولانه خویشتن خویش را مورد مخاطب قرار دهد و فرهنگ انتظار را بستری برای سوق دادن انسان‌ها به سوی کمال قرار دهد.

### شرح و بررسی:

حقیقت آرمان شهر همان حقیقت انسان‌ها است که به عبارتی حافظین مرزهای اسلامی به شمار می‌رود. جوهره‌ی معنایی این شهر ویژگی‌هایی دارد که در ذیل می‌خوانید.

#### ۱- خدا را دیدن و خود را ندیدن

یکی از محورهای شاخص در تشکیل آرمان شهر اشیا را از منظر خدا مشاهده نمودن است. اساس خلقت بر «معرفت» نهاده شده است کسی که به دنبال کمال و سعادت خویش می‌گردد باید ابتدا چشمان خود را بشوید و عالم را از منظر خدا ببیند. سنایی گوید:

دل در او بند رستی ز غم و بند	دل بفعل و فضول خلق میند
بخدای از خلق هیچ آید	کار تو جز خدای نگشاید
خلق را هیچ در شمار مگیر	تا توانی جز او بیار مگیر
جز بدرگاه او پناه مساز	خلق را هیچ تکیه گاه مساز
تکه گه رحمت خدای بس است	کین همه تکیه جایها هوس است
الف آلائی او و جان شماس	تا بقای شماس نان شماس
روز کوری چو مرغ عیسی تو	تا جدایی ز نور موسی تو

(سنایی، ۱۳۵۹: ۱۰۸)

به اعتقاد سنایی زمانی آدم به چالش می‌افتد و آلوده دامن می‌گردد، که خدا را در آینه‌ی وجودی خویش نبیند. پر آسبب‌ترین غفلت آدمی بی‌خبری وی از آفریدگار هستی است. غفلت از خداوند سرآغاز غفلت از خویش است. خداوند در قرآن کریمش می‌فرماید: ولاتکونوا کالذین نسوا لله فانساهم انفسهم (حشر/۲۰) و مباحثید مانند آنانی که خدا را فراموش کردند و خداوند آنها را نیز به حال خودشان رها ساخت.

اقبال نیز در این رابطه خویشتن‌نگری را از عوامل رستگاری انسان می‌داند.

مثل آینه مشو محو جمال دگران	از دل و دیده فرو شوی خیال دگران
در جهان بال و پر خویش گشودن آموز	که پریدن نتوان با پر و بال دگران

(اقبال لاهوری، ۱۳۸۹: ۲۷۶)

سرگردانی چهل سال قوم متمرّد موسی (ع) در تیه ضلالت آفت دیگر خودبینی‌ها است که در قرآن به تصویر کشیده شده است. (مائده/۲۶) داستان «پادشاه و کنیزک» نمونه دیگری بر فراموشی خدا و خودیابی انسان است که جامعه هدفمند و آرمان‌خواه باید از آن پرهیز کند. گوید:

هر چه کردند از علاج و از دوا	گشت رنج افزون و حاجت ناروا
از قضا سرکنگبین صفرا فزود	روغن بادام خشکی می نمود
از هلیله قبض شد اطلاق و زفت	آب آتش را مدد شد همچو نفت

(مولوی، ۱۳۴۹: ۸)

سرانجام شاه خود به این نتیجه می‌رسد زیان خدا فراموشی سرانجامی بیش از این ندارد. عاقبت گفت:

حال ما و این طیبیان سر بسر	پیش لطف عام او باشد هدر
----------------------------	-------------------------

(همان: ۹)

کسی که می خواهد در آرمان شهر خوبی ها و نیکی ها قدم بگذارد بدون رهایی از خود خویش، اجازه ورود به عالم حقیقت را ندارد. ورائینی در مرزبان نامه در زیان خود بینی گوید: بدانک آفریدگار تعالی و تقدس، تا نظر عنایت بر گوهری نگمارد او را بدولت بزرگ مخصوص نگرداند و ادامت آن خانه و اقامت آن دولت آشیانه اقتضا نکند. (وراوینی، ۱۳۵۸: ۴۶۴)

امام علی (ع) نیز در ضرورت کسب معرفت در ناچیز ترین شیء طبیعت به کمیل بن زیاد می فرماید: یا کمیل ما من حرکه الا و انت محتاج فیها الی معرفه. ای کمیل هیچ حرکتی نیست مگر اینکه نیازمندی حکم آنرا بدانی. (تحف العقول/ ۱۶۵)

برگ درختان سبز پیش خداوند هوش هر ورقی دفتری است معرفت کردگار

(سعدی شیرازی، ۱۳۸۵: ۲۸)

بهره مندی از فیض الهی جز تهذیب نفس وجود ندارد آدم منتظر و کمال جو لازم است هنر بندگی را در کسب مبانی قرآنی و بهره مندی از لوازم طبیعت بیابد «عدالت» گری اساس کار مردمان آرمان شهر اسلامی است. ابن مقفع در کلیله و دمنه گوید: هرکه از فیض آسمانی و عقل غریزی بهر مند شد و بر کسب هنر مواظبت نمود در تجارت متقدمان تأمل عاقلانه واجب دید آرزوهای دنیا بیابد و در آخرت نیک بخت خیزد. (منشی، ۱۳۶۷: ۲۸)

باور و اخلاص از جمله ارزش هایی است که در شکل گیری آرمان شهر ضروری است. سنایی گوید: کار برای خدا نیازی به زبانداری و سخن فروشی ندارد؛ باید خموشی گزید.

در ره او سخن فروشی نیست در رهش بهتر از خموشی نیست

بی زبانی همه زباندانیست در رهش رنج نیست آسانیست

قال قیدست زو سیک بگذر بگذر از قال و حال پیش آور

هر چه خواهی بگو و لب مگشای در مناجات بی زبانان آی

ذره صدق بهتر از صد قال بگذر از قال و گفتهاء محال

(سنایی، ۱۳۵۹: ۳ و ۳۲۲)

## ۲- بدگویی از دیگران

بدگویی عامل مخربی است که تیشه به ریشه ی خانواده و جامعه می اندازد. قرآن بدگویی از دیگران را به «خوردن گوشت مرده ی برادر» مثال می زند. بدگویی عامل دشمنی، فحشا، می شود. انسجام بین افراد را از بین می برد پرخاشگری و رذایل اخلاقی و شکستن حرمت ها از آثار دیگر این پدیده ی شوم است که دامن گیر فرد و جامعه می گردد. و این خصالتی است که در مردمان هیچ آرمان شهری دیده نیست. تصویری که سنایی از زشتی فرد غیبت کننده ترسیم نموده شنیدنی است گوید: مرشدی به مرید خود گفت: با غیبت از دیگران روی خود را سیاه مگردان.

گفت روزی مرید خود را پیر که ز غیبت مکن تو چهره چون قیر

(سنایی، ۱۳۵۹: ۲۸۶)

بعد آرزو می کند ای کاش غیبت بوی بد و گند داشت و هیچ کس در هیچ جمعی به غیبت نمی نشست و لب به غیبت نمی گشود و اگر چنین می کرد، بوی گند غیبت پراکنده می شد و غیبت کننده در میان جمع با بوی گند، به نادانی شناخته می شد و از آن شرمندگی، نزد مردم هیچ نمی گفت. (خاتمی، ۱۳۷۶: ۱۲۵)

کاجکی معصیت بدادی گند تا که مغتاب را شدی چون پند

هیچ جمعی به غیبه نشستنی هر کسی مهر غیبه نشکستی

ور نشستنی زرایحات کریه گنده گشتی میان جمع و سفیه

زان خجالت دگر به غیبت کس نزدی نزد خلق، هیچ نفس

هست غیبت بسان لحم اخیه نخورد لحم اخ مرد وجیه

بجز از ابله و ضریر و سفیه ننماید شره به لحم اخیه

(سنایی، ۱۳۵۹: ۲۸۶)

سرانجام با زبان نصیحت گوید:

از یقین ساز توشه نریت

ای برادر حذر کن از غیبت

جز که مردار خوار چون گفتار

نخورد لحم اخ گه گفتار

(همان: ۲۸۶)

زشتی و پلیدی فرد عیب جو و غیبت کننده بدان حد است که خداوند در قرآن می فرماید: «و یل لکل همزه لمزه» (همزه ۲) وای بر هر عیب جوی غیبت کننده ای که مردم با ایمان را به سخریه می گیرد. درمان نکردن غیبت بتدریج تبدیل به یک بیماری خطرناک روانی می گردد که عاقبتی بس ناگوار را به دنبال دارد. کسی که ادعای آرمان شهری اسلام را می کند باید هرچه سریع تر این آفت را از خود دور کند تا مستوجب عقاب الهی نگردد. سعدی شیرازی نیز در پرهیز مردم از این صفت شوم در گلستان گوید: یاد دارم که در ایام طفولیت متعبد بودم و شب خیز و مولع زهد و پرهیز، شبی در خدمت پدر رحمه الله علیه نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نبسته و مصحف عزیز بر کنار گرفته و طایفه ای گرد ما خفته، پدر را گفتم از اینان یکی سر بر نمی دارد که دوگانگی بگزارد چنان خواب غفلت برده اند که گویی نخفته اند که مرده اند گفت جان پدر تو نیز اگر بختی به از آن که در پوستین خلق در افتی. (سعدی شیرازی، ۱۳۷۱: ۶۵) در آرمان شهر اسلامی باید زبان قال به زبان حال تبدیل شود هر کس خود را موظف به ترک صفات نکوهیده از خود بداند.

نراقی به جنبه های مختلف غیبت اشاره ای دارد که هشدار است به مردمانی که میخواهند آرمان شهری باشند ولی در چالش غیبت کردن غلطه می خورند.

گوید: حقیقت غیبت آنست که چیزی نسبت بغیریکه شیعه باشد ذکر کنی که اگر بگوش او برسد او را ناخوش آید و به آن راضی نباشد خواه آن نقص در بدن او باشد مثل اینکه بگویی فلان کور است یا کر... (نراقی، بی تا: ۴۰۴) حکایت ها و تمثیل های حدیقه گرچه ممکن است بیان کننده ی یک رفتار رذل و شوم اخلاقی باشد لکن همان خلق و خوی زشت تبعات نامیمون دیگری را برای فرد به دنبال دارد. تمثیل پیل و شتر حکایتی از این مقوله است. سطحی نگری، بی بصیرتی، در بند محسوسات بودن، جهالت و ... از آثار نحس بدگویی و غیبت است. حکایت پسر احوال همین طور، حکایت مرد جاهل با شتر این ها و امثال این ها نشان دهنده ی داشتن روحیه ی زشت گناه، نخوت و حرصی است که جرعه ی آن را غیبت و بدگویی از دیگران می زند. بزرگان ادب ما صفات ناپسند و بد اخلاقی را در لفافه ی حکایت یا از زبان حیوانات برای انسان ها بیان کرده اند.

سعدی شیرازی در زشتی بدگویی از دیگران گوید: مردی که عقیده داشته دزدی بهتر از غیبت است چنین می پندارد که وی به طیب خاطر دزدی را بر غیبت کردن ترجیح داده است؛ اما او استدلال می کند که دزد دست کم به بازوی مردی شکم خود را سیر می کند در حالی که آدم بدگوی نه تنها از غیبت خود هیچ سودی نمی برد بلکه دفتر اعمال خود را نیز سیاه می کند.

که دزدی بسامانتر از غیبت است  
شگفت آمد این داستانم بگوش  
که در غیبتش مرتبت می نهی؟  
ببازوی مردی شکم پر کنند  
که دیوان سیه کرد و چیزی نخورد

کسی گفت و پنداشتم طیب است  
بدو گفتم ای یار آشفته هوش  
بناراستی در چه بینی بهی  
بلی گفت دزدان فهور کنند  
نه غیبت کن آن ناسزاوار مرد

(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۵۹)

در توصیه ای که وراینی به پادشاه می کند برای احترام نگه داشتن کارگزاران سفارش می کند از بدگویی افراد در حق یکدیگر نزد خویش، پیشگیری کند گوید: هر که خویشان را عزیز دارد، اعزاز گوهر خویش کرده باشد و هر که کاردان خویش را احترام کند، کار خود را محترم داشته باشد و دستور که پیش حضرت پادشاه مقبول قول و متبوع

فعل نباشد، لشکر را شکوه حرمت او فرو نگیرد و انقیاد فرمان پادشاه نمایندند. (وراینی، ۱۳۷۰: ۴ و ۳۹۳) بطور معمول زمینه ساز بسیاری از رفتار های زشت ناشی از (حسادت، بغض، بخل و...) می باشد که در جامعه آرمانی جایگاهی ندارند.

حکایت سفیهان و بی هنران حکایتی از این مقوله است سعدی گوید: سفله چون بهنر با کسی برنیاید بختش در پوستین افتد. (سعدی، ۱۳۷۱: ۱۷۹)

تشت و پراکندگی، دشمنی و خون خواری مسلمانان از آثار زشت بدگویی دیگران است که سنایی در حدیقه از آن یاد کرده است.

### ۳- آینه شکستن خطاست

آینه از معدود واژه هایی است که در عرفان معنای ژرفی را به خود اختصاص داده است. آینه ها با «آه» آغاز می شوند و «آه» پایان حرف روشن آینه هاست. (امین پور، ۱۳۸۶: ۶۵ و ۶۴) جهان آفرینش آینه ی الهی است که تجلی آن بر دل عارف چه غوغایی به پا می کند. حدیقه کتاب اندیشه و عبرت است سنایی برای ورود انسان به عالم معنویت بتدریج او را به اندیشیدن فرا می خواند آنگاه با یادآوری ابزارهای حسی و تحلیل آن، درس آموز هدفداری جهان خلقت به وی می باشد. گوید:

خنده برق را چه عمر بود؟	خنده هرزه کار غم بود
مرورا خود چه جای خنده بود؟	آنکه را لحد و حفره کنده بود
عقل را خرج در غرور امل	مکن ای دوست در سرای عمل
کت ازو جان کم است و دام افزون	پس تو باری چرا نگرایی خون؟
که شب و روز غافلان شوم است	عاقلان را چو روز معلوم است

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۱۴)

برای عارف یک خنده ی بیهوده آلت تنبّه می شود و از آن درس زندگی می آموزد. خنده ی ناپسند، کار احمقان است، تو در شرف مرگ هستی چه جای خندیدن است، عقل و خرد خود را صرف آرزوهای بیهوده مکن، گذر ماه نشانی از این است که تو یک ماه دیگر پیر شدی، طومار عمر تو را روزگار در می پیچاند عمر انسان کوتاه اما آرزوهای او طولانی است و از این قبیل سخنان که الحق جای عبرت و عمل دارد. و یا حکایت مرد یخ فروش در آفتاب تموز، و کسی یخهای او را نمی خرد با اشک و گریه فریاد می زد:

با دلی دردناک و با دم سرد	یخ گدازان شده ز گرمی و مرد
که بسی مان نماند و کس نخريد	این همی گفت و اشک می بارید
بسر روزگار اگر دانی	قیمت روزگار آسانی
آن ز غفلت شمر نه از مردی	چون نترسی تو از اجل خردی

(همان منبع: ۴۱۹)

بلاغت این سخن بدان حد است که فرد (با این تمثیل) بهترین سرمایه عمرش را در (غفلت و بی خبری) معرض تلف شدن ببیند.

همین طور حکایت دنیا، همین طور حکایت مرگ و ... این ها همه برای یک عارف درس زندگی و تنبّه است. و از ویژگی های بارز جامعه آرمان شهر است. مولانا در سخنی دلیل خطای انسان را در این می داند که افراد خودنگری ندارند و فقط عیب را در دیگران می بینند، گوید:

آینه ات دانی چرا غماز نیست	زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست
آینه کز زنگ آرایش جداست	پر شعاع نور خورشید خداست
رو تو زنگار از رخ او پاک کن	بعد از آن نور را ادراک کن

(مولوی، ۱۳۴۹: ۷)

آینه از آن معدود واژه‌هایی است که در عرفان معنای ژرفی را به خود اختصاص داده است آفرینش آینه‌ی الهی است که تجلی آن بر دل عارف چه غوغایی بپا می‌کند. آینه واعظ صادقی است که جای هیچ پرسشی را برای شخص باقی نمی‌گذارد به همین جهت شعرای ما در نصایح دیگران از آینه به خوبی استفاده کرده‌اند. سنایی نیز گوید: برای درک حق تعالی باید آینه‌ی دل را از ناپاکی‌ها و شک و تردید زدود و راه زدودن آن، یقین و اخلاص است.

آینه‌ی دل ز کفر و نفاق  
چیسست محض صفاء دین شماسست

(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۸)

برای اینکه بتوان ذات الهی را درک کرد و تجلی حق را در آینه‌ی دل مشاهده نمود باید دل را از آلودگی‌ها و ناپاکی‌ها مصفا نمود چرا که سعادت الهی در معرفت به اوست. خورشید نور خود را از جغد پنهان نمی‌کند، این جغد است که ناتوان از دیدن خورشید است. انسانی که نمی‌خواهد با یقین و معرفت حق تعالی را بشناسد همانند جغد است. سنایی با ذکر این تمثیل می‌خواهد بگوید: انسان‌های ضعیف و ناتوان از ادراک حقایق، کسانی که اسیر لذات زود گذر گشته‌اند و آدم‌های دنیاپرست نماد همان جغدی هستند که ناتوان از مشاهده‌ی نور خورشیدند.

هرکه اندر حجاب جاویدست  
مثل او چو بوم و خورشیدست  
گر ز خورشید بوم بی‌نیروست  
از پی ضعف خود نه از پی اوست  
نور خورشید در جهان فاشست  
آفت از ضعف چشم خفا شست

(همان: ۶۸)

مبانی آرمان شهری که با توجه به ابیات حدیقه سنایی به تصویر کشیده می‌شود تلاشی است نه در عالم مثال که حقیقتی است که نقش اول آن را خود شخص باید ایفا کند. آنگاه که سنایی می‌گوید: (صورت خود را در آینه‌ی دل ببینی. هر قدر دلت مصفا تر و آلوده به زنگار گناه نباشد تجلی الهی در آن بیشتر و بیشتر است.) حقیقتی است که خود فرد باید در عمل از خود نشان بدهد تا جزو سعادت‌مندان به حساب بیاید.

صورت خود در آینه‌ی دل خویش  
هرچه روی دلت مصفا تر  
به توان دید از آن که در گل خویش  
زو تجلی ترا مهیا تر

(همان: ۶۹)

بسیاری افراد که آداب و رفتار دیگران را ناپسند می‌شمارند غافلند از اینکه آن رفتار زشت و ناپسند انعکاسی از رفتار خود آن فرد است که از آن گریزان است. باز سنایی می‌خواهد با ذکر (تمثیلی) دیگر مطلب را بهتر به ذهن آشنا سازد گوید:

یافت آینه زنگی در راه  
چون برو عیبش آینه نهفت  
و اندرو روی خویش کرد نگاه  
چون برو عیبش آینه نهفت  
برزمینش زد آنزمان و بگفت  
کآنکه این زشت را خداوندست  
بهر زشتیش را بیفکندست  
گر چو من پرنگار بودمی این  
کی در این راه خوار بودمی این  
بی کسی او ز زشتخویی اوست  
دل او از سیاه رویی اوست  
این چنین جاهلی سوی دانا  
اینت رعنا و اینت نایننا

(همان: ۲۹۱ و ۲۹۰)

زشتی باطن شخص است که زشتی ظاهر برایش غیر قابل تحمل است صورت نیکو چندان به کار آدمی نمی‌آید سیرت نیکو به کار آدمی می‌آید.



قدر دانی از تلاش و زحمات دیگران، فرزند نسبت به پدر و مادر، شاگرد نسبت به استاد و از همه مهم تر سپاسگذاری بنده نسبت به آفریدگار خویش از دیگر مؤلفه های آرمان شهر است. سنایی در حدیقه گوید:

آن نبینی که پیشتر ز وجود	چون تو را کرد در رحم موجود
روزیت داد نه مه از خونی	کردگاری حکیم بی چونی
در شکم مادرت همی پرورد	بعد نه ماه در وجود آورد
آن در رزق چُست ببست	دو در بهتربت بداد سخت..

(سنایی، ۱۳۵۹: ۷۵)

مردمان آرمان شهر مردمانی قدردان، حق شناس، اهل گذشت و دارای مکرمت های اخلاقی هستند. سعد الدین ورائینی در مرزبان نامه گوید: بهر بدی که روزگار بروی دوستان آرد، از دوست بریدن و پشت بر کار او کردن از قضیت مکارم و سجیت اکارم دور افتد. بلکه در حالت شدت و رخاء، و خیبت و رجا باید یکی باشد. (ورائینی، ۱۳۷۰: ۳۰۷ و ۳۰۶)

بطور معمول آدم های ضعیف و بی اراده رفتار نیکمردان و مقربین را به باد سخریه می گیرند درحالی که از دنیای درون آن ها بی خبرند. برعکس عاقلان و دانایان نیز از رفتار افراد سخیف درس اخلاق می آموزند. عنصرالمعالی در نصیحت به فرزندش می گوید: من منفعت نه همه از دوستان یابم بلکه از دشمنان نیز یابم و دشمن بر موجب دشمنی بگوید تا مرا معلوم شود این فعل بد را از خویشتن دور کنم پس آن منفعت از دشمن یافته باشم نه از دوست. تو نیز آن دانش از نادان آموخته باشی نه از دانایان. (عنصرالمعالی، ۱۳۶۸: ۳۴) برتری آئینه ظاهر بر آئینه باطن فاجعه بار می آورد در حالی که برتر دانستن آئینه دل بر آئینه ظاهر چه برکت ها و نعمت های معنوی را شامل حال صاحب خود می کند.

مولانا نیز با برتر دانستن آئینه ی دل بر آینه ی ظاهر گوید:

آینه دل چون شود صافی و پاک	نقشها بینی برون از آب و خاک
هم به بینی نقش و هم نقاش را	فرش دولت را و هم فراش را

(مولوی، ۱۳۴۹: ۲۲۴)

اگر آئینه شکسته شود اتفاقی در عالم رخ نمی دهد ولی چنانچه دل آدم شکسته شود رخداد بزرگی در هستی بوقوع می پیوندد و آن ورود ملاءک و نزول برکات رحمانی است بر دل سالک. پند گرفتن از روزگار درسی است که سنایی به آدم می آموزد. گذشته را به یاد می آورد تا چراغ راه آینده گردد. و این از صفات بارز جامعه آرمانی است. سنایی در گذران عمر و عبرت گرفتن از درس های تاریخ حکایت اسکندر را ذکر می کند که گوید: اسکندر در لحظات آخر عمر همه ی نزدیکان و اطرافیان خود را جمع کرد، آنگاه دست های خود را بست گفت: بگوئید در دستان من چیست؟ هر کس چیزی می گفت که جواب منظور اسکندر نبود بعد گفت: نه، همه در غلطید عاقبت گفت: سیصد سال عمر را پشت سر گذاشتم و حاصل آن چیزی جز باد در دستم نیست.

گفت در وقت مرگ اسکندر	همه را خواند کهتر و مهتر
گفت اینک دو دست خود بستم	هین بگوئید چیست در دستم؟
در زمان هر دو دست خود بگشاد	گفت در دست نیستم جز باد
سال سیصد به یاد دارم من	زان همه عمر باد دارم من

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۱۲)

#### ۴- نماد کاهلی

کاهلی صفت زشت و نکوهیده ای است که شخص و جامعه ی گرفتار را به سقوط مذلت می کشاند. ایمان، اراده، مجاهدت و خلاقیت را از آدم می گیرد. قرآن همواره برای جلوگیری از این صفت نامیمون بشر را تشویق به کار و تلاش می کند می فرماید: «لیس للانسان الا ما سعی» (نجم/۴۱) یعنی؛ نیست از برای انسان جز تلاش و کوششی که

انجام می دهد. امام علی (ع) در حدیثی انسان را از چهار چیز باز می دارد که یکی از آن ها توانی (سستی) می باشد. «العجله، واللجاجه، والعجب، والتوانی» یعنی؛ شتاب، لجبازی، خودبینی و سستی. (تحف العقول، حدیث ۱۴۳ص ۲۲۴)

از دیگر عوامل اهمال کاری انسان پیروی از هوی و هوس ها و خواسته های (دل) است که قرآن به شدت پیامبر (ص) را از آن نهی می کند می فرماید: «فاحکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهوائهم» (ماید/۴۸) یعنی؛ ای رسول (ص) میان مردم بر اساس حکم الهی رفتار کن و از خواسته های آنان پیروی مکن. سنایی با اشاره به حدیثی در دم کاهلی گوید:

صفت کاهلان دین در راه  
هست لفظ «من استوی یوماه»  
(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۷۲)

در تعلیقات حدیقه در مورد حدیث من استوی یوماه فهو مغبون ... می فرماید: رسول خدا فرمود کسی که برابر بود دو روز او آن شخص زیانکار است و هر که روز آینده او بدتر از امروزش باشد ملعون است. (دانش پژوه، ۱۳۷۵: ۱۴۳) باز سنایی اشاره دارد به این که آدم کاهل حق و شرع سرش نمی شود تنها به تساهل و تسامح خود می اندیشد.

شرع ورزی نیاید از منبل  
حق گزاری نیاید از کاهل  
(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۷۲)

سنایی عنایتی به هدفداری آفرینش و اینکه خداوند از میان مخلوقات تنها انسان را شایسته ی محول نمودن بار امانت الهی خویش می داند که انسان می تواند با انجام رسالت خویش برتر از فرشتگان گردد.

آب در گشتن است خوش چو گلاب  
ورنکو گویی و نکورایی  
چیست لذت ز عمر با تکلیف  
زینمه خلق و زین همه بنیاد  
گشت زین کاینات جمله خصوص  
گرد هزل و عبث چرا گردی  
چون نگرده بگندد از تف و تاب  
همچو اقبال باش هر جایی  
همه با هم رقیب و خصیم و حریف  
بار تکلیف خویش بر تو نهاد  
احسن الصوره مر ترا مخصوص  
عمر خود در عبث هبا کردی  
(همان: ۴۷۳)

آفت این خصلت شوم در ادعیه معصومین نیز وارد است که انسان ها را از آن دور می کند. در دعای ابوحمزه ثمالی امام می فرماید: اللهم انی اعوذ بک من الکسل والفشل... یعنی؛ خدایا به تو پناه می برم از سستی و کسالت و... (قمی، بی تا: ۳۸۵). نیز در دعای مکارم الاخلاق می خوانیم و لا تبتلیننّی با الکسل عن عبادتک (همان: ۱۱۳۶) یعنی؛ خدایا هرگز نعمت عبادتت را در مزاج من با کسالت میامیز. با وجود این سنایی معتقد است چنانچه توفیق الهی رهین آدمی نباشد راه به جایی نخواهد برد. «پیر» و «مرید» در حدیقه حکایتی است که سنایی در آن اهمیت کار و کوشش را به تصویر کشانده است، می گوید: گوش ندادن به سخنان افراد جاهل مدد الهی همراه با جهد را به دنبال خواهد داشت، گوید:

گفت روزی مرید با پیری  
کار این راه بر معامله نیست  
کار توفیق دارد اندر راه  
آنچه بر تست رو بجا آور  
بندگی کن تو جهد خود می کن  
جهد بر تست و بر خدا توفیق  
که در این راه چیست تدبیری  
در ره جهد خود مجادله نیست  
نرسد کس بجهد سوی اله  
وز سخن های جاهلان بگذر  
راه رو راه و پیش مار سخن  
زانکه توفیق جهد راست رفیق  
(همان: ۲۸۷)



در دیگر متون دینی و ادبی ما چنین سفارش هایی به انسان شده است. سعد وراوینی در مرزبان نامه می گوید: کاهلی و خامی را خرسندی مخوان که نقش عالم حدوث در کارگاه جبر و قدر چنین بسته اند که تا تو در بست و گشاد کارها میان جهد نبندی، ترا هیچ کار نگشاید. (وراوینی، ۱۳۷۰: ۱۰۰ و ۹۹) همچنین سنایی در نکوهش کاهلی می گوید: آدم کاهل بالاخره سر از کافری در می آورد وای به روزی که جهالت با کاهلی قرین گردد.

هر که او تخم کاهلی کارد	کاهلی کافریش باز آرد
هر که با جهل و کاهلی پیوست	پایش از جای رفت و کار از دست

(سنایی، ۱۳۵۹: ۷۳)

از این بدتر کاهلی ذهن خلاق و فعال آدم را سست و ناکارآمد می کند بطوری که شاید نتوان چیزی بدتر از آن فرض کرد. سنایی گوید:

بدتر از کاهلی ندانم چیز	کاهلی کرد رستمان را حیز
-------------------------	-------------------------

(همان: ۷۳)

یکی از عوامل کاهلی فرد هدف نداشتن در زندگی است آدم بی هدف سرگردان است ارزش لحظات را نمی فهمد، عمر را به بطلالت می گذراند نیز گوید:

از پی کارت آفیدستند	جامه ی خلقت بریدستند
روز بیکاری و شب آسانی	نرسی بر سریر ساطانی
برگذر زین سرای کون و فساد	بیر از مبدأ و برو بمعاد

(همان: ۷۳)

کاهلی آفتی زیانبار است که گریبان هر فرد و ملتی را بگیرد او را به روزگار سیاه می کشاند و باید از زیان چنین آفتی به خدا پناه برد. عنصر المعالی فرزندش را از عاقبت این پدیده ی زشت برحذر نموده گوید: فرزندم کاهلی بنیاد تن بود و اگر تن ترا فرمان برداری نه کند نگر تا ستوه نشوی ازیرا که تنت از کاهلی و دوستی آسایش ترا فرمان نبرد از آنکه تن ما را تحرک طبیعی نیست و هر حرکتی که تن کند بفرمان کند نه بمراد، که هرگز تا نخواهی و نفرمایی تن ترا آرزوی کار کردن نه باشد پس تو بستم تن خویش را فرمان بردار گردان و بقهر او را بطاعت آور که هر که تن خویش را مطیع خویش گردانید وی را از هنر بهره نباشد و چون تن خویش را فرمان بردار خویش کردی بآموختن هنر سلامت دو جهانی اندر هنرش بیابی. (عنصرالمعالی، ۱۳۶۸: ۳۵)

## ۵- نظام آفرینش خیر محض است

نباید تصور شود که خداوند مانند تصور بعضی شر و بدی را نیز آفریده است. چنین تصویری در هیچ یک از اسناد معتبر دینی ما (قرآن، احادیث فرستادگان الهی و سنت) وجود ندارد. قرآن این را می فرماید: که خیر و شر نسبت به آفریده ها نسبی هستند. انسان ها بدون دلیل جای خوبی و بدی را اشتباهی می گیرند ولی این که خداوند شر و بدی را آفریده باشد چنین تصویری باطل است قرآن می فرماید: عسی ان تکرهوا شیءاً و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیءاً و هو شر لکم؛ یعنی چه بسا چیزی که شما ناگوار می پندارید که در حقیقت خیر و صلاح شما در آن است و چه بسا چیزها که شما خوب می پندارید در حالی که شر و فساد شما در آن است. البته اگر کسی داده های خداوند را درست و در راستای آن هدف بکار نبرد آن نعمت برایش تبدیل به نعمت می شود. سنایی می گوید: خداوند خیر محض است و فعل بد از او سر نمی زند هرچه شر و بدی است از ساخته های خود انسان است.

هرچه هست از بلا و عافیتی	خیر محض است و شر عاریتی
بد بجز جلف و بی خرد نکند	که نکو کار هیچ بد نکند
سوی تو نام زشت و نام نکوست	ورنه محض عطاست هر چه ازوست

بد ازو در وجود خود ناید  
 آنکه آرد جهان بکن فیکون  
 خیر و شر نیست در جهان سخن  
 آن زمان کایزد آفرید آفاق  
 که خدا را بد از کجا شاید  
 چون کند بد بخلق عالم چون  
 لقب خیر و شر بتوست و بمن  
 هیچ بد نافرید بر اطلاق

(سنایی، ۱۳۵۹: ۸۶)

استاد مطهری در رابطه با دو گانگی (خیر و شر) اساس آن را به ثنویه نسبت داده اند گوید: چون هستی ها در ذات خود دو گونه اند: هستی های خوب و هستی های بد ناچار باید از دو گونه مبدأ صدور یافته باشند تا هر یک از بدی ها و خوبیها به آفریننده ای جداگانه تعلق داشته باشد. در واقع ثنویه خواسته اند خدا را از بدی تبرئه کنند، او را به شریک داشتن متهم کرده اند ... (مطهری، ۱۳۵۷: ۱۴۱). نیز گوید: از نظر اسلام مسئله شرور به شکل دیگری حل میگردد. و آن اینست که میگوید با اینکه در یک حساب، امور جهان به دو دسته نیکی ها و بدیها تقسیم میگردد ولی در یک حساب دیگر، هیچگونه بدی در نظام آفرینش وجود ندارد، آنچه هست خیر است و نظام موجود نظام احسن است، و زیباتر از آنچه هست امکان ندارد. (همان: ۱۴۲ و ۱۴۱)

باید دانست دنیا بستری برای آزمایش انسان است ارزش ها به راحتی دست یافتنی نیستند گاهی اوقات خطر را به جان باید خرید تا به ارزشی رسید. سعدی در « گلستان » گوید: پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست و غلام دیگر دریا را ندیده بود و محنت کشتی نیازموده، گریه و زاری نهاد و لرزه بر اندامش افتاد چندانکه ملاحظت کردند آرام نمی گرفت و عیش ملک ازو منغض بود چاره ندانستند حکیمی در آن کشتی بود ملک را گفت اگر فرمان دهی من او را بطریقی خامش گردانم گفت غایت لطف و کرم باشد بفرمود تا غلام بدریا انداختند باری چند غوطه بخورد مویش گرفتند و پیش کشتی آوردند بدو دست در سکان کشتی آویخت چون بر آمد بگوشه ای بنشست و قرار یافت ملک را عجب آمد پرسید درین چه حکمت بود گفت از اول محنت غرقه شدن ناچشیده بود و قدر سلامت کشتی نمی دانست همچنین قدر عافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید. (سعدی شیرازی، ۱۳۷۱: ۳۳ و ۳۲) باید نگاه ها را عوض کرد چشم ها را شست زیر باران باید رفت و همه چیز را زیر باران باید شست عادت ها، فکرها، نگاه ها عوض شود. تا گرفتار کژ اندیشی و بد رفتاری نشد همان گونه که سنایی در حکایت مرد جاهل با اشتر بیان داشته است که اشتر هدفداری جهان خلقت را به وی یاد آوری می کند. گفت:

در کژی ام مکن بنقش نگاه  
 تو ز من راه راست رفتن خواه

(سنایی، ۱۳۵۹: ۸۳)

این پاسخی است به همه ی کج اندیشانی که تنها به ظاهر آفریده ها می نگرند و از باطن و حقیقت آن غافلند او باور داشته است که مفهوم نیکی و بدی به صورت نسبی قابل پذیرش است، نه مطلق و موجودیت تفاوت میان پدیده ها به معنای بیدادگری آفریدگار نیست بلکه اندیشه ی ما فراتر از آن بر نمی گذرد. باید گفت نکبت های واقعی همان نتایج و آثار اعمال خود انسان است و اشاره ی قرآن به همین نتایج و عقوبت هاست که می فرماید: «و ما ظلمناهم و لکن كانوا انفسهم یظلمون» یعنی ما در حق انسان ظلم نکردیم بلکه خود برخویشتن ستم نمودند.

## ۶- مرگ اندیشی

شاید به جرأت توان گفت: هیچ پدیده ای از جهان خلقت به اندازه «مرگ» هشدار و بیداری به انسان نمی دهد اساس فرستادن قرآن، سخنان معصومین و بزرگان دین حول همین محور می چرخد که ای انسان خود را دریاب که دنیا محل گذر است چه ابزاری بهتر از مرگ می تواند راستی اندیشی کند و گزارشگری حقیقی برای آدم باشد اگر بخواهیم آرمان شهری زندگی کنیم باید در همه لحاظ «خدا و مرگ» را در جای جای زندگی از یاد نبرد. سنایی با رویکردی معرفتی می گوید:

هرچه زینجا بری نگه دارند  
 در قیامت همانا پیش آرند

(سنایی، ۱۳۵۹: ۱۳۶)

از ویژگی های حیات آرمانی آماده سازی توشه ی نیکی برای جهان آخرت است. بدین لحاظ باید همیشه خود را در معرض باز خورده. عشق به خدا ترس از مرگ را کاهش می دهد این تنها دلیل زندگی انسان در عالم خاک است و حقیقتی است که سنایی آن را در «حدیقه» بیان داشته و باید پذیرفت. گوید:

اجل آمد کلید خانه راز	در دین بی اجل نگردد باز
تا بود این جهان نباشد آن	تا تو باشی نباشدت یزدان
تا دم آدمی ز تو نرمد	صبح دینت ز شرق جان ندمد
خفته اند آدمی ز حرص و غلو	مرگ چون رخ نمود فانتبهوا

(همان: ۹۷ و ۹۶)

مرگ اختیاری عاملی در بیداری و هوشیاری انسان است باید دانست نوع زندگی انسان در گرو مرگی است که آدم انتخاب می کند اگر مرگ را حیات یا هدیه ای از جانب دوست بدانیم یا این که رفتن به سرایی جاوید که مرگ در آن راه ندارد، همین طور سرایی که باید در گرو اعمال خود پاسخی قابل قبول داد. مسلم است که زندگی بر هیچی و پوچی نخواهد گذشت این نگرشی است که مردان جامعه ی آرمانی دارا هستند.

در جهانی که عقل و ایمان است	مردن جسم زادن جان است
تن فدا کن که در جهان سخن	جان شود زنده چون بمیرد تن
مرگ ناخوانده کایدت مهمان	پیش هدیه ی خدای کش تن و جان
مرگ هدیه است نزد داننده	هدیه دان میهمان ناخوانده
مرگ چون رخ نمود هیچ منال	بدل و جان همی کن استقبال

(همان: ۴۲۶ و ۴۲۵)

در این دنیا بالاخره روزی خواهد آمد که آفرینش در کام مرگ فرو خواهد رفت و بقا جای فنا را خواهد گرفت حتی مرگ نیز به تعبیر سنایی روزی جانش گرفته خواهد شد و آن روز قیامت است گوید:

گر ترا از حواس مرگ برید	مرگ هم مرگ خود بخوهد دید
هاون ار چند چیزها ساید	هم بسوده سود چو وقت آید
مرگ اگر ریخت خون ماده و نر	هم بریزند خونس در محشر

(همان: ۴۲۵)

سنایی در حکایت طریق سلوک آخرت ابیاتی را ذکر کرده که به تهذیب نفس و مرگ اختیاری انسان اشاره دارد سعی دارد با دستو رالعمل های خویش انسان را از گذار هوس ها و غفلت ها به عالم بندگی و هوشیاری هدایت کند:

جهد کن تا چو مرگ بشتابد	بوی جانن بکوی او یابد
در گذر زین جهان پر او باش	ار بوی ورنه بر در او باش
آنکسانی که بنده اند او را	بخدایی بسنده اند او را
کمر بندگیش بسته مدام	خواجۀ هفت بام همچو غلام

(همان: ۱۱۵)

نصیحت شیخ گورکانی به فرزندش ورقی دیگر از نمایش مرگ اختیاری است گوید:

ساز پیرایه در ره تجرید	هم سر از شرع و هم سر از توحید
اندرین منزل عنا و ضرر	چون مسافر درآی و زود گذر
بر در بوستان اللله	برکش و نیست کن قبا و کلاه
نیست شو تا همو دهد به صواب	لمن الملک را سؤال و جواب

(همان: ۱۱۶ و ۱۱۵)

افسوس و پشیمانی از آن کسانی است که لحظات عمر را بیهوده و بی برنامه گذراندند البته انسان های آرمان شهری نیز در روز قیامت افسوسی خواهند خورد و آن بیشتر اندوختن بار نیکی است.

یقین دارم سر نجام من از این خوب تر می شد اگر از مرگ هم چون زندگی پروا نمی کردم  
(قزوه، ۱۳۹۱: ۱۱۲)

شایسته است نوع نگرش خود را نسبت به پدیده های این عالم متفاوت گردانیم. نمودار زندگی خود را براساس حکمت خداوندی تنظیم نماییم تا نتیجه ی مطلوب تری بیابیم باید گفت: بکوشیم با خود زاویه حاده و با مردم زاویه منفرجه و با مرگ زاویه قائمه باشیم. (سنگری، ۱۳۷۷: ۴۹)

#### ۷- در نکوهش حرص

حرص یکی از رذایل اخلاقی بشمار می رود به معنای خواستن و تمایل زیاد به چیزی است که در فارسی به آز و زیاده خواهی تعبیر می شود که در قرآن به دلیل میل مفرط قوم یهود به زندگی طولانی در دنیا با تعبیری تویبخی آمیز می فرماید: «ولتجد نهم احرص الناس علی حیوة» یعنی آن ها را در زندگی حریص ترین مردم می یابی. افزون طلبی آدم و حوا سبب بیرون رفتن آن ها از بهشت گردید. حرص پسندیده نیز داریم و قرآن آن را یکی از فضایل پیامبر اکرم (ص) می شمارد این گونه بیان می کند: «حریصٌ علیکم بالمؤمنین» (توبه/۱۲۸) یعنی پیامبر (ص) نسبت به هدایت مردم حریص بود. سنایی تنها به نکات مذموم حرص اشاره می کند و آن را برای یک انسان آرمانی زشت می داند.

بگذار و آاز دست بدار	حرص و آزست مایه تیمار
حرص را زانکه قهر خواند اله	عاقل از وی بدان نساخت پناه
هر که او حرص امام کند	خواب و خور جملگی حرام کند
هر که را دیو حرص مهمان برد	تو حقیقت شنو که گرسنه مرد

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۳۲)

در آرمان شهر اسلامی همه دوست و خیرخواه یکدیگرند. حرص و دیگر صفات منفی در میان آنها جایگاهی ندارد. بنابراین ما می توانیم در عرصه ی دنیا (نه خیال) با اراده و تصمیمی محکم با پرهیز از صفات زشت و دامن زدن به نیکی ها دنیای خود را آباد سازیم و آرمان شهری زندگی کنیم.

#### ۸- ربا خواری

ربا در لغت به معنی ربح یا فایده و سودی که وام دهنده بابت خود می گیرد، پولی که بستانکار از بابت منافع پول از بدهکار بگیرد. (عمید، ۱۳۵۳: ۵۲۰-۵۱۹) ربا از جمله عواملی است که رواج آن باعث رکود و مذلت یک جامعه می گردد به همین جهت اسلام بشدت با آن به مبارزه برخاسته است زیرا ربا شاکله ی اجتماع را به حرام خواری و کثافت کاری مبتلا می کند و قرآن آن را جزو گناهان کبیره می شمارد سنایی در حدیقه حکایتی نقل می کند که آدم رباخواری برای یافتن طریقی شرعی که ربا را حلال توجیه کند از امام صادق (ع) می پرسد چرا ربا حرام شده است امام به او پاسخ داد از آن رو که رباخواری آدم را بخیل و حریص می کند... گوید:

گفت روزی بجعفر صادق	حیله جویی ربا دهی فاسق
کز حرامی ربا چه مقصودست	گفت زیرا که مانع جودست
زان ربا ده بتر زمی خوارست	کین مروّت بر آن سخا آرد
وقت را آخرش اگر چربست	با خدای و رسول در حربست
حرص دنیا ترا چنان کردست	که خدای را دلت بیازر دست

گر صد آیت بخوانی از تحریم  
باک نباید ترا که باید سیم  
(سنایی، ۱۳۵۹: ۳۶۸ و ۳۶۷)

با نیرنگ نمی توان انگ دینداری به خود زد و شیوه پارسایان را دنبال کرد ممکن است با اندرونی خراب چند پله از نردبان هوس ها بالا رفت ولی عاقبت این نردبان افتادن است سعدی گوید:

ربا خواری از نردبانی فتاد  
شنیدم هم اندر زمان جان بداد  
پسر چند روزی گریستن گرفت  
دگر با حریفان نشستن گرفت  
به خواب اندرش دید و پرسید حال  
که چون رستی از حشر و نشر سؤال  
بگفت ای پسر قصه بر من مخوان  
به دوزخ درافتادم از نردبان

(سعدی شیرازی، ۱۳۹۱: ۳۴۲)

## ۹- رازداری

رازداری یکی از صفات پسندیده در آرمان شهر است که مردمان آن عیب یکدیگر را می پوشانند و حرمت های یکدیگر را حفظ می کنند به عبارت دیگر راز دار یکدیگر حتی در مواقع ناراحتی ها هستند. یکی از صفات بارز خداوند بزرگ پرده پوشی عیوب بندگان است در ادعیه وارد شده «یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح و لم یهتک السّتر عنی» (قمی، بی تا: ۷۹۴) یعنی ای خداوندی که خوبی های بنده ات را آشکار می کنی و زشتی های او را می پوشانی. سنایی می گوید: از یک طرف تو باید راز برادرت را تحت هر شرایطی نباید افشا کنی اما از طرف دیگر بعضی چیزها هست که نباید آن را پنهان کاری کنی و در درون دلت نگه داری مانند همیاری و چاره اندیشی برای حلّ یک مشکل، همین طور رایزنی در کارهای خوب و پسندیده که به مشورت دوست نیازمند است یا درمان بیمار نزد طبیب، چنانچه بیمار مشکل خود را به طبیب نگوید بهبودی نمی یابد و... سنایی گوید:

کز تن دوست در سرای مجاز  
جان برون آید و نیاید راز  
راز مردوست را چو جان باشد  
زان چو جان در دلش نماند  
از طبیب ارنهان کنی تو اصول  
به نگردي بماندی معلول

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۸۲)

باید دانست چه چیز را باید گفت و چگونه بیان کرد، کجا باید گفت و سنایی در تفاوت میان «راز» و «علت» می گوید: راز را نمی توانی افشا کنی ولی علت بیماری را باید بیان کنی. افشای راز همانند دود تمام خانه ی دل را سیاه می کند عامل بغض و کینه می گردد. گوید:

جمله علت بگویی و راز مگویی  
و آنچه بشنیده ای تو باز مگویی  
راز در دل چو مرغ و دانه است  
راز بر دل چو دود خانه بود

(همان: ۴۸۴)

نیز گوید: راز چون دانه است که مرغ آن را می خورد ولی دود در دل باقی می ماند. بدگویی از دیگران خصلت ناپسندی است که در جهان بینی توحیدی به شدت از آن نهی شده است. بیهقی در تاریخ گرانقدرش گوید: مردمان را عیب مکنید که هیچ کس بی عیب نیست، هر کس از عیب خود نابینا باشد نادان تر مردمان باشد. (بیهقی، ۱۳۶۲: ۳۳۵)

## نتیجه گیری

آرمان شهر، مدینه فاضله، حیات طیبه یا هر چه که گفته شده، چیزی در ماورای هستی یا در عالم خیال نیست. حقیقتی است که در عالم دنیا اتفاق خواهد افتاد این وعده ای است که خداوند در قرآن کریمش آن را بیان فرموده (نور/۵۵) و توسط ولی امرش امام زمان (عج) بنا به مشیت الهی روزی تحقق خواهد یافت از طرفی خداوند وعده تحقق آن را به بندگان مؤمن و صالحش داده، و این چیزی است که در عالم دنیا با اراده و همت مردم به عنوان پیش

فرض آن حکومت می شود اتفاق بیفتد قرار نیست این کار توسط آفریده های دیگر یا در عالم دیگر اتفاق بیفتد. این کار با خویشتن نگری و تهذیب نفس امکان پذیر است. با شعار و ظاهر فریبی و لباس مبدل عملی نیست. هر فرد می تواند (در جامعه کوچک خانواده) مدینه فاضله ای را بوجود بیاورد که در آینده به یک کشور و جهان تبدیل شود. تا مهیای حکومت امام زمان (عج) گردد.

#### منابع

- ۱- قرآن کریم، ترجمه محی الدین الهی قمشه ای، تهران، انتشارات علمیه، ۱۳۶۵ .
- ۲- اقبال لاهوری، محمد، کلیات دیوان، عبدالله اکبریان راد، چاپ چهارم، تهران، پیام، ۱۳۸۹ .
- ۳- امین پور، قیصر، آینه های ناگهان، چاپ دوازدهم، تهران، افق، ۱۳۸۶ .
- ۴- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، چاپ سوم، خواجه .
- ۵- حرّانی، ابی محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه، ۲۵۳۵ .
- ۶- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، گزیده حدیقه الحقیقه، به کوشش منوچهر دانش پیژوه، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۵۷ .
- ۷- سعدی شیرازی، مصلح الدین، بوستان، تصحیح حسین استاد ولی، چاپ دوم، انتشارات قدیانی، تهران، ۱۳۹۱ .
- ۸- سعدی شیرازی، مصلح الدین، گلستان، تصحیح، محمد علی فروغی، چاپ هفتم، تهران، صنوبر، ۱۳۷۱ .
- ۹- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح، محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۵۹ .
- ۱۰- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، گزیده حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، احمد خاتمی، الوان، پایا، ۱۳۷۶ .
- ۱۱- سنگری، محمد رضا، گلبرگ ها، تهران، نشر قو، ۱۳۷۷ .
- ۱۲- عنصر المعالی، کیکاوس بن اسکندر، قابوس نامه، تصحیح، غلامحسین یوسفی چاپ پنجم، علمی فرهنگی، ۱۳۶۸ .
- ۱۳- عمید، حسن، فرهنگ عمید، چاپ هفتم، جاویدان، ۱۳۵۳ .
- ۱۴- قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن (۵)، رضاییه، فردوسی، ۱۳۵۲ .
- ۱۵- قزوه، علیرضا، صبح بنارس، چاپ دوم، تهران، فرهنگی هنری، ۱۳۹۱ .
- ۱۶- قمی، عباس، کلیات مفاتیح الجنان، مترجم هاشم رسولی محلاتی، تهران، فراهانی، بی تا .
- ۱۷- مطهری، مرتضی، عدل الهی، چاپ دهم، قم، صنوبر، ۱۳۵۷ .
- ۱۸- مولوی، جلال الدین، مثنوی معنوی، مصحح، م. درویش، چاپ دوم، تهران، جاویدان، ۱۳۴۹ .
- ۱۹- منشی، نصرالله، کلبه و دمنه، تصحیح، مجتبی مینوی طهرانی، چاپ هشتم، تهران، سپهر، ۱۳۶۷ .
- ۲۰- مولوی، جلال الدین، مثنوی معنوی، تصحیح م. درویش، چاپ دوم، تهران، جاویدان، ۱۳۴۹ .
- ۲۱- نراقی، احمد، معراج السعاده، جاویدان، بی تا .
- ۲۲- ورائینی، سعد الدین، مرزبان نامه، چاپ چهارم، تصحیح، خلیل خطیب رهبر، صفی علیشاه، مروی، ۱۳۷۰ .